

گل تسبیح خدا

مؤلف: ستاد اقامه نماز

ناشر: ستاد اقامه نماز

نوبت چاپ: دوم

تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۷۵

چاپ: مهر - قم

شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه

مقدمه

خدا را شکر می کنیم که پنجمین مجموعه شعر نماز با نام گل تسبیح خدا به مشتاقان نیایش و بندگی و عاشقان خلوت انس تقدیم می شود. از اساتید بزرگوار جناب آقای شاهرخی و جناب آقای لاهوتی که در گزینش اشعار ارسالی به ستاد اقامه نماز اهتمام ورزیدند تشکر می کنیم و همچنان در انتظار دریافت سروده های جدید و زیبای همه ی شاعران کشورمان هستیم. توفیق نشر فرهنگ انسان ساز نماز از درگاه خدای بی نیاز طلب می کنیم.

ستاد اقامه نماز

[صفحه ۶]

ای نماز

ای نماز آئینه پرداز وجود
آفتاب دل، سحرساز وجود

ای زلال جاری سینای نور
جوهر جان، گوهر دریای نور

قره العین رسول حق پرست
افتخار مردم مطلق پرست

ساقی میخانه ی باور توئی
همنشین ساقی کوثر توئی

ای تو معنای امیرالمؤمنین
چلچراغ زهره ی خلوت نشین

ای حسن را حسن و نور هر دو عین
شد گل افشان از تو دامان حسین

قدر تو در کربلا معلوم شد
پاسداریت چهارده معصوم شد

گرچه تو چون روح محبوب منی
جذبه جانبخش محبوب منی

آبروی دین و مذهب ای نماز
جلوه سیمای مکتب ای نماز

[صفحه ۷]

ای تو داروی تکبرهای ما
نور روحانیت سیمای ما

تو به هر وادی که ما را می‌کنی
بیرق توحید برپا می‌کنی

ذکر اکبر، فاتح دلها توئی
دافع هر فتنه و فحشا توئی

در تو جای جوهر توحیدی است
واژه هایت واژه خورشیدی است

ظلمت آباد از تو نورانی شود
چشم شب از تو چراغانی شود

تو سیاهی را سپیدی می‌کنی
دورم از هر ناامیدی می‌کنی

ای طراوت بخش ایمان روز و شب
می‌گریزد از تو شیطان روز و شب

با تو هر کس روز و شب مأنوس شد
آفتاب عشق را فانوس شد

در وجودم عشق جاری می‌شود
گلشن عمرم بهاری می‌شود

تو مقام از قرب سرمد یافتی
روح بخشی از محمد یافتی

ای تحول بخش هستی در وجود
داده بالائی به پستی در وجود

خاک پست از تو صفا آموخته
مشعل انسانیت افروخته

بر سر ما تاج کرمنای توئی
روح را تشریف فضلنا توئی

با تو من وجهت وجهی یافتم
از گروه آفلین رو تافتم

شد ز تکرارت یقینم اینچنین
رُبُّكَ فَاعْبُدْ فَيَأْتِيكَ الْيَقِينُ

بی تو من همچون نی تو خالیم
دود اندوه پریشان حالیم

بی تو حتی دود غم هم نیستم
نقش پرداز عدم هم نیستم

با تو من مفهوم پیدا می‌کنم
صورت معلوم پیدا می‌کنم

تو به من مفهوم و معنا می دهی

بیش و چشم تماشا می دهی

با تو در خلوت چو نجوا می کنم

خویش را در خویش پیدا می کنم

از تو جوشان چشمه سار یاور است

نور زار سینه ام گل پرور است

با تو حق را جانشینی می کنم

عشق و ایمان آفرینی می کنم

[صفحه ۹]

با تو من در سجده، اصل می شوم

پای تا سر، جوهر دل می شوم

در تجرد خویش یابی می کنم

فطرتم را آفتابی می کنم

می گشایم بال و بالا می روم

تا به قاف قرب مولا می روم

می‌روم آنجا که بی‌سوئی بود
من منم دور از من و اوئی بود

ای عروس خلوت محراب نور
مونس روحانی اصحاب نور

من غلام حلقه در گوش توام
چون بلال عشق چاووش توام

من تو را گلدسته خوانی می‌کنم
از حقیقت پاسبانی می‌کنم

حکم حق اینست تقدیرم توئی
مقصد از گلبانگ تکبیرم توئی

ای تو مفتاح در باغ بهشت
روشن از نور تو راه سرنوشت

گشته از تکرار تو معلوم ما
لیس للانسان الماسعی

حبل پر نور الهی ای نماز
ناجی یوسف زچاهی از نماز

هر کسی زد چنگ بر دامان تو
مست شد از باده عرفان تو

دل شود در سینه اش حلاج نور
می رود سر مست تا معراج نور

ای تو ما را حاصل بود و نبود
خوش ببر ما را به معراج شهود

ای ستون خیمه سبز فلک
پایه دین، ذکر جاوید ملک

تا قیامت تو قوام ملتی
جمع بند مستدام ملتی

ملت از تو جمع بند خویش شد
دور از هر فتنه و تشویش شد

از تو من من ها همه ما می شود
قطره ها پیوسته دریا می شود

رحمت رحمان بی همتا توئی

رابط گل قطره با دریا توئی

از تو پنهان شود هر عیوب
می پذیرد از تو آرامش قلوب

از تو دیو تفرقه گم می شود
یک صدا گلبانگ مرحم می شود

کثرت از تو می شود وحدت شعار
از تو می گردد حقیقت استوار

[صفحه ۱۱]

ای نماز ای محور آئینه ها
چلچراغ افروز دل در سینه ها

باز دریای جهان طوفانی است
دل پریشان از شب ظلمانی است

با سرود قل هو الله احد
دورمان کن از بلای جذر و مد

موجها را آشنای اصل کن

کثرت ما را به دریا وصل کن

احد ده بزرگی

[صفحه ۱۲]

حرم سبز شهود

اهل عشق آبادم

منزلت را اوجی

آسمان قدر ترا می دانست

به من جاهل رنجور سپرد

بار سنگین امانت را دوش

اهل عشق آبادم

تو به شب پیدایی

بی جهت نیست که افسونگر دل

- گل محبوبه ی باغ -

با نسیمی هر شب

پرده برمی گیرد از رخس زیباتر

جلوه گر می سازد خرمنی از اختر

بر سر و صورت آن اخترکان

نور عشق تو نمایان گشته است

نفسش عطر ترا می باشد

- در رگ خواب تنم
- به شبستان دلم.

[صفحه ۱۳]

اهل عشق آبادم
تو به صبحی مانی
و به فجری صادق
بی جهت نیست که آهنگ اذان
ساحر باغ سحر
می کند بیتابم

اهل عشق آبادم
دل من بسته ی عشق
تن من خسته ی درد
هر نمازی، معراج
لیلة القدری، سرشار نیاز
در نمازم،
- رخ مستور ترا می بینم
و رکوعم،
طپش ساده ی تسبیح تو است
و قنوتم شاید،
مخمل سرمه ای اعجازست
فقر تن پوش من است
سر به سجاده ی تو می سایم

چشم را باز کنیم
حرم سبز شهود است: نماز

[صفحه ۱۴]

قدمی برداریم
نفسی تازه کنیم
تا ابد رمز ورود است: سلام [۱].
تا ابد اذن دخول است: سلام
افروز عسگری
فارس - شیراز
عضو انجمن ادبی شاعران انقلاب اسلامی

[صفحه ۱۵]

[۱] السلام علی عبادالله الصالحین.

کوثر عشق

نمازت کوثر عشق خدائی است
ترنم های گرم آشنایی است

رها شو از تن خاکی به محراب
اگر ذرات جانت کبریایی است

تجلیگاه میقات حضور است
کمال بندگی و پارسایی است

نمازت بال و پر تا عرش بخشد
و نوری میفشاند که خدائی است

صفای سینه های مؤمنین است
نمازی کز خلوص و بی ریائی است

رها شو از حصار تن که محراب
نخستین منزل از خود رهائی است

سروده ی زهرا شعبان پور
دبیر دبیرستانهای تنکابن

[صفحه ۱۶]

وضو

عشق است که می خواند
هر شامگه از مسجد

عشق است که می گردد
در بانگ اذان جاری

عشق است که می‌گوید
برخیز و فروزان شو

ای قطره بیا با ما
دریا شو و جوشان شو

می‌خیزم و می‌افتم
ای وای وضویم نیست

جز گرد گنه بر رخ
هیچ آب به رویم نیست

ای عشق مرا خواندی؟
این هستی ابتر را؟

ای عشق مرا خواندی؟
این مایه ی هر شر را؟

ای عشق چه می‌خواهی
از این سر سودایی

ای عشق چه می‌جویی؟
در این شب یلدایی؟

خواهم که صلایت را
لیبک بگویم، وای،

جز گرد گنه بر رخ
هیچ آب به رویم نیست

عشق است که می آید
هر صبحدم از خاور

عشق است که می کوبد
انگشت صفا بر در

عشق است که می گوید
ای خفته به هر بستر

آبی و سبویی ساز
برخیز و وضویی ساز

[صفحه ۱۷]

هنگام نماز آمد
هنگام نیاز آمد

می خیزم و می افتم

ای عشق ترا گفتم

آبی که گنه با آن

از چهره بشویم نیست

دیدار ترا ای عشق

هیچ آینه رویم نیست

ای وای وضویم نیست

ای وای وضویم نیست

از لطف بکن جاری

در جوی من آب ای عشق

شاید که شود آباد

این کنج خراب ای عشق

یاهو - نادر

[صفحه ۱۸]

طیب دل

ای نماز ای پرتو ایمان ما
ای فروغت نور جسم و جان ما

ای نماز ای شام دل روشن زتو
ای خزان زندگی گلشن زتو

ای که در وادی غمها مأمنی
ای که تو امید فردای منی

هر کسی دور از تو شد دور از خداست
هر که سر پیچد زتو از حق جداست

قبله گاه راز از قرآن توئی
بر دل بیمار ما درمان توئی

ای طیب این دل بیمار ما
ای دواى نخوت پندار ما

دیده ی دلها تو را معطوف شد
از تو منکرها همه معروف شد

ای زتو روشن ضمیر عارفان
وصف تو هرگز نگنجد در بیان

ای که منظور از مسلمانی توئی

چشمه ی فیاض رحمانی توئی

[صفحه ۱۹]

قصد صحبت تا کنم با بی نیاز
خویش را حاضر کنم بهر نماز

چونکه خواهیم با خدا نجوا کنم
با کلیدت قفل دل را وا کنم

صحبتی با دوست بنمایم دمی
تا نهد بر زخم جانم مرهمی

پاره بنمودی زیایم بندها
داده ای با حق مرا پیوندها

ای نماز ای بهترین اعمال ما
ای محول بر همه احوال ما

ما بخاک افتاده و برپا توئی
ما همه لب تشنه و دریا توئی

در صف حشرم بتو امیدهاست

وز خداوند جهان تأییدهاست

فسا - فیروزی «نادر»

[صفحه ۲۰]

مفتاح خلد برین

معراج بلند مؤمنین است نماز

سرمایه روز واپسین است نماز

توحید بود اساس سرلوحه ی دین

سر سلسله ی فروع دین است نماز

بشنو سخنی ز قول قرآن حکیم

فرمان خدای عالمین است نماز

آن حبل خدا در آیه واعتصموا

می‌دان به یقین حبل متین است نماز

دانی چه بود فلسفه ی ذکر نماز

آرامش قلب مؤمنین است نماز

پیوسته مدد بجوی از صبر و صلوة

اندر همه جا تو را معین است نماز

فرمود پیمبر سخنی چون زر ناب

از بهر شما ستون دین است نماز

شیطان همه را به سوی خود می خواند

کوبنده ی شیطان لعین است نماز

خواهی تو اگر وسیله ی راه نجات

اسباب نجات مسلمین است نماز

[صفحه ۲۱]

هر کس که بود عاشق حق می داند

در صبح و مساء چه دلنشین است نماز

ای آنکه به سینه می زنی بهر حسین (ع)

مقصود قیام شاه دین است نماز

فردای قیامت که بود روز حساب

بی شک که سؤال اولین است نماز

گر می طلبی کلید جنات نعیم

مفتاح در خلد یرین است نماز

هر دم تو بکن ذکر خدا، «مطبوعی»

چون ورد زبان ذاکرین است نماز

فسا- مرداد ماه ۱۳۷۲

مطبوعی

[صفحه ۲۲]

به معراج رو با دو بال نماز

چه خوش وصف حالست حال نماز

جواب دلت را سؤال نماز

کمالات انسان نیابد کمال

مگر در مقام کمال نماز

زادنی به اعلیٰ به حکم خدا

به معراج رو با دو بال نماز

به روز جزا مفتخر آنکسی است

که شد ورد جانش مقال نماز

خداوند منان به جنت سر است
پذیرای تو در قبال نماز

خیالات واهی به دل تیرگی است
دلی تازه کن با خیال نماز

به حق تکیه کن ره نیابد زوال
به سرمایه ی لایزال نماز

امان از جدائی دل از خدا
به قطع دعا، انفصال نماز

[صفحه ۲۳]

نماز اتصال تو با رب توست
مده دل به کس در خلال نماز

خدایا به نور دل مؤمنین
مگیر از دل ما مجال نماز

اکبر باغبان سیروس

جزیره خارک - خرداد ۷۳

دو مکبر، دو عزیز

دو پسر بچه ی خوب
دو پسر بچه ی شاد
دو پسر بچه ی ناز
دو پسر بچه ی مؤمن،
دو پسر بچه ی شاداب و زرنگ،
هر دو از نسل حسین
نسلی از بیداران
بچه اما بالغ
بالغ از عقل و کمال،
این نکو آئینان
نامهایشان نیکو
«مرتضایش» به کلاس اول
«مجتبایش» به کلاس سوم
نمره هاشان همه بیست،
در سنین آغاز،
در سنینی که من و تو شاید،
بجز از شیطنت و شادی و شور،
نه به عهدی پایند
نه به مساجد دلبنده،

این دو معصوم

دو سید

دو «حسینی»

دو مؤدب،

دو مکبر،

دو عزیز،

دست در دست پدر

- پدری وارسته -

هر شباهنگام در وقت نماز،

با صفای دلشان

با صدائی گیرا

با خلوصی شایا

چهره ای روح افزا،

هر یکی در یک شب

روح بخش دل عشاق خدا

-اهل نماز-

آفرین باد بر این فرزندان

آفرین باد به نسل قرآن

حق نگهدار شما ای خوبان.

اکبر باغبان سیروس

رمضان ۱۴۱۴

جزیره خارک

کلید رستگاری

تقدیم به روح مقدس حضرت امام خمینی (ره)
در سالگرد ارتحال آن حضرت

دل ای دل فرصت راز و نیاز است
در هفت آسمان روی تو باز است

دل وامانده بر پیش حکیمی
که رحمان و رحیم و چاره ساز است

گذر کن از حریم آسمانها
بین خیل ملک در پیشواز است

خوشا آندل که با نیروی ایمان
به اوج آسمانها شاهباز است

به سوز و ساز، دل را صیقلی ده
صفای دل، همه سوز و گداز است

تو با طاعت نیاز خود بر آور
که حق از طاعت تو بی نیاز است

به یمن نور دل مؤمن به محشر
به پیشاپیش صف ها پیشتاز است

[صفحه ۲۷]

به گوش دل شنو بانگ اذان را
که گلبنانگی هماره دنواز است

کلید رستگاری در دو عالم
نماز است و نماز است و نماز است

الهی «باغبانی» شرمسارم
دو دست خالی ام سویت دراز است

اکبر باغبان سیروس
خرداد ۷۳

[صفحه ۲۸]

ترانه ی صبح

دوست دارم که در کرانه ی صبح

خانه ای باشدم چو خانه ی صبح

سر دهم در حریم روحانی

با نسیم سحر ترانه ی صبح

بی دلان ناشکیب و بی صبرند

بیقرارند با بهانه ی صبح

موی آشفته را سحرگاهان

شانه کن با سرود شانه ی صبح

روز و شب را اگر زمان سنجی

می پسندی از آن زمانه ی صبح

به به از مرغکان نغمه سرا

به به از شور عاشقانه ی صبح

راه گم کرده را نشانه دهید

از سرکوی خوش نشانه ی صبح

مستم از نغمه های داوودی

از دم بربط و چغانه ی صبح

«باغبان» گر صفای دل جوئی

خوشه چین از گل و جوانه ی صبح

غزل نماز

شب است و خسته و تنها، نماز می خوانم
به استغاثه ی فردا نماز می خوانم

میان دشت نیایش چو رود می پیچم
و رو به آبی دریا نماز می خوانم

پراز ترنم پرواز و راز می گردد
نگاه پنجره ها، تا نماز می خوانم

به باغ پرپر دل، هر غروب آدینه
به قصد قربت گل ها نماز می خوانم

قرین سبحه و قرآن و اشک و آینه
به رنگ غربت زهرا، نماز می خوانم

رسیده فصل عطشباری و غریبانه
سر جنازه ی صحرا نماز می خوانم

بیا امام! (عج) که دیری است در هزاره ی درد
کنار خویش - فرادی نماز می خوانم

بگو طراوت غم بر دلم فرو باردا!
دلم گرفته خدایا! نماز می خوانم

حریم خلوتم امشب ستاره باران است
شکسته - در شب اسری نماز می خوانم

قم

محمدتقی اکبری

[صفحه ۳۰]

معراج دل

کم کمک صبح است و چشمان نیمه باز
چشمه جوشانست و هنگام نماز

می وزند نوزاد مشرق و ننگ و ننگ
می کند بر خواب نوشین عرصه تنگ

بر تو میخواند خروس از زیر لب

می‌پراند خواب دوش از چشم شب

می‌رسد بانگ اذان از راه دور

می‌زند گل بوسه بر اندام نور

سهره می‌خواند سرود باغ باغ

ژاله می‌شوید غبار از روی راغ

خنده می‌لغزد به لبهای تمشک

غنچه می‌رقصد به زیر بیدمشک

کی دگر هنگامه ی خوابیدن است

سایه در آئینه ی خود دیدن است

باید از این خانه سوی خم شدن

در دل سجاده در او گم شدن

گم شدن آنسان که ماند از تو پوست

پر شوی از یاد و نام عشق دوست

[صفحه ۳۱]

گم شوی کز خود نپرسی چیستی

بگذری وز خود نپرسی کیستی

لذت با او شدن همزیستی است
ورنه باقی زندگی در نیستی است

باید از انوار ایمان هاله چید
جانماز آورده و از آن لاله چید

لاله ها را دسته دسته بسته کرد
بسته ها را روی هم گلدسته کرد

پس گل و گلدسته را آواز داد
بر فرازش رفت و دل پرواز داد

وان نه پروازی که پربازی شوی
بلکه پربازی که خود رازی شوی

بگذری زینجا که جای مرده هاست
پرکشی آنجا که اوجش تا خداست

خود زنی نقشی که نامش همدم است
بشکنی وین بت که نامش آدم است

آری آری می توان اینگونه بود
می توان عطر آفرین چون پونه بود

می‌توان آلوده رخت کهنه سوخت
می‌توان از مخمل گل جامه دوخت

می‌توان باغ پرستو آب داد
می‌توان بر چشم آهو خواب داد

[صفحه ۳۲]

می‌توان دستان ماهی را فشرد
همرهش پس کوچه ی دریا شمرد

می‌توان بر تارک مه لانه کرد
تا سحر گیسوی شب را شانه کرد

می‌توان در کام پوپک شعر کاشت
شعر سرشار خوش پر مهر کاشت

شعر گویائی که جان پویا کند
آسمان را زیر پر جوپا کند

شعر دلہائی که صدها طیر داشت
شعر آنجایی که قرآن سیر داشت

الصلوة عمود الدين

چنانچه صبح و مسا شد خشوع باید کرد
برای خالق یکتا رکوع باید کرد

قدی که خم شود از بهر حق دلش یکجاست
گه حضور خضوع و خشوع باید کرد

غروب عمر تو گردد به مغرب دنیا
ولی زمشرق عقبی طلوع باید کرد

بساز، توشه آن ره که رهروان گفتند
علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

زروضه ملکوت آمدی به عالم خاک
باصل خویش بدانجا رجوع باید کرد

نکرده ایم قوانین دین حق اجراء
به کار شرح زاول شروع باید کرد

فریضه ایست به تنها نماز ای عباس
عمل به حکم اصول و فروع باید کرد

سعید عباس زاده

[صفحه ۳۴]

اولین پرسش

داده ما را پند آن پیر خبیر
تا توانی پند پیران گوش گیر

پند او از عقل آدم دور نیست
فهم آنهم بر کسی مستور نیست

گر به پند پیر دانا تن دهی
از بلیات دو عالم وارهی

گفت چون وقت نماز آید پدید
جز کلام حق نمی باید شنید

کارها بگذار و در این کار شو
غرق یار و غافل از اغیار شو

الصلوة معراج مؤمن گفته اند
عارفان در باره اش در سفته اند

کیست کافر؟ آنکه آیات مبین
می کند پنهان چو ابلیس لعین

از اقیمو خفته دل بیدار شو
خواب را بگذار و سوی یار شو

وصل یار اندر نماز حاصل شود
تارکش کی وصل را قابل شود

هر نفس را یکقدم رفتن بدان
سوی قبر و قبر را آسان مخوان

[صفحه ۳۵]

هر که دارد توشه ای در این سفر
خود رهایی یابد از خوف و خطر

در دل قبر ای غریب و حبس گور
در کنار تو نماز آید چو نور

اولین پرسش نمازست ای بشر
گر ندانی میبندت تا سقر

گر بدانی حالتی دیگر شود
تشنه جانت سیر از کوثر شود

آخرین پرسش سؤال از رهبرست
کو ولی و جانشین داورست

چونکه از این آزمون بیرون شوی
لاتخف گویان زیل آسان روی

از خدا آید بسویت این ندا
ای که مشتاقم به دیدارت بیا

جای گیر اندر دل رضوان ما
میهمان دائمی بر خوان ما

مری پرورشی مسجد سلیمان
منوچهر فرزانی

نماز

یک صدا
یک صدای آشنا

می‌رسد به گوش
یک ندا

بانگ آشنای کیست؟
پر زغمه و سرود بندگی‌ست

دستها، دستهای پر نیاز
شد به سوی آسمان دراز

قلب‌ها، قلبهای پر امید
چون کبوتری زسینه پر کشید

غنچه‌های پاک راز
روی لب شکفت موقع نماز

نصرت فتاح - بعثت

سجاده مادر

بوی عطر گل یاس

پاکی بود گل سرخ

یا شقایق با ناز

با بهار نارنج

روی سجاده ی مادر

به زری دوخته بودند انگار

وقتی از کوه مناره

صدا می پیچید

و اذان می روئید

بوی سجاده ی مادر

زمستان می کشت

حاجی آقا

وقتی از مسجد مهدی اذان سر میداد

و صدایش به سر او می پیچید

زیر لب می گفتم: حاجی آقا دلم را، به مهمانی «او» می خواند

مادرم می خندید، هر چه گل بود به سجاده ی دل برمی داشت

چادر گلش را به وضوی عشق بر سر می ناد

[صفحه ۳۸]

و گل از گلستن سجاده ی خود برمی داشت

تا به مهمانی الله رود

و نمازش و نمازش همه اشک

همه زاری

بهر فردای قیامت می بود
چادرش رنگ سحر داشت
هر چه بود
چادری دوخته بود
به سفیدی پر و بال
کبوترهای گرد حرم
و بهار از در سجاده ی مادر
کلبه ی کوچک ما را نوازش می کرد
مرجان پیران - دوم ادبیات

[صفحه ۳۹]

سجاده مادر

بوی عطر گل یاس
پاکی بود گل سرخ
یا شقایق با ناز
با بهار نارنج
روی سجاده ی مادر
به زری دوخته بودند انگار
وقتی از کوه مناره
صدا می پیچید
و اذان می روئید
بوی سجاده ی مادر
زمستان می کشت

حاجی آقا

وقتی از مسجد مهدی اذان سر میداد

و صدایش به سر او می پیچید

زیر لب می گفتم: حاجی آقا دلم را، به مهمانی «او» می خواند

مادرم می خندید، هر چه گل بود به سجاده ی دل برمی داشت

چادر گلش را به وضوی عشق بر سر می ناد

[صفحه ۳۸]

و گل از گلستن سجاده ی خود برمی داشت

تا به مهمانی الله رود

و نمازش و نمازش همه اشک

همه زاری

بهر فردای قیامت می بود

چادرش رنگ سحر داشت

هر چه بود

چادری دوخته بود

به سفیدی پر و بال

کبوترهای گرد حرم

و بهار از در سجاده ی مادر

کلبه ی کوچک ما را نوازش می کرد

مرجان پیران - دوم ادبیات

[صفحه ۳۹]

تا در صدا نیاورد آهنگ الرحیل
دستی بسوی خالق هستی دراز کن

خود را رهان ز قلزم مواج زندگی
بی واسطه به درگه یزدان تو راز کن

از «اهدنا الصراط» که راهی است مستقیم
راهی به قرب حضرت باری تو باز کن

یاد خدا زدل ببرد زنگ تیره گی
عاشق بذات حق شو و ترک مجاز کن

با یاد دوست قلب سیه کن چو آینه
غیر از خدا زهر چه که هست احتراز کن

چندین حدیث آمده از فخر کائنات
بشنو حدیث قدسی و سوز و گداز کن

انسان بود خلیفه خلاق سرمدی
حیفی تو در نشیب، سفر در فراز کن

شیطان اگر که بر سر ره دام گسترده
غافل مباش جان پدر دیده باز کن

لعنت کنند خلق دو عالم به بی نماز
خواهی تو بشنو از من و خواهی که ناز کن

نوذر شیرافکن ۱۳۷۰

[صفحه ۴۱]

گل تسبیح خدا

دل من پنجره ای است
گاه گاهی دم این پنجره ی رنگارنگ
می نشینم و به آن سوی افق می نگرم
اندکی دورتر از گستره ی تیره ی خاک
آسمانی پیداست
آسمانی روشن
آسمانی که ستونهای بلندی دارد
جنس آنها همه از عاطفه است

زیر آن گنبد با رفعت سبز
ده خوش منظره ای است
مردمانش همه مانند همند
رنگشان رنگ خداست
صبح با همه بر می خیزند
نور بر چهره ی هم می ریزند
مردم این ده خوب
همه گل می کارند
گل پاکی و صفا
گل تسبیح خدا
نهری از زمزم ذکر
در دهستان جاری است
جوی احساس به هر مزرعه راهی دارد
آب خود مزرعه را می جوید
از دل سنگ چمن می روید

[صفحه ۴۲]

مردم این ده خوب
مسجدی ساخته اند
روی آن گنبدی از معرفت افراشته اند
دسته های گل آزادی و نور
جای گلدسته در آن کاشته اند
وقتی از مزرعه بر می گردند
همه با نغمه ی قد قامت عشق

زیر آن گنبد پر هیمنه صف می بندند
مردم این ده خوب
از محبت همگی سرشارند
چشم امید به آزادی فردا دارند
دستشان وقت قنوت
عرش را می کاود
قلبشان گاه سجود
دوست را می یابد
دل من پنجره ائی است
گاه گاهی دم این پنجره ی رنگارنگ
می نشینم و به آن سوی افق می نگرم
مردم دهکده را می بینم
با خودم می گویم
می توانستم کاش
جانب مردم آزاده ی آن ده بروم
۷۲ / ۶ / ۱۹
سید احمد زرهانی

[صفحه ۴۳]

باب وصل عارفان

ای نماز ای قرءالعین رسول
ای نماز ای از تو هر رد و قبول

روح بخش و دل نوازی ای نماز
رمز فتح باب رازی ای نماز

موجب وصلی و (قربان تقی)
از تو روشن گشته جان متقی

از تو شد بر بنده نازل لطف رب
یا عمود الدین یا رکن الادب

عاشقان از تو به وصل حق رسند
از تعین رسته در مطلق رسند

کلمینی یا حمیرا فی الصلوۃ
گر نمی فرمود فخر کائنات

می نمود از جان خود قالب تهی
چون نمی بودش جز از حق آگهی

پیش نور مطلقش پروانه بود
فانی اندر حق ز خود بیگانه بود

بر منافق گر، گرانی ای نماز
خاشعان را جان جانی ای نماز

هر عمل فرع تو اصلی ای نماز
عارفان را باب وصلی ای نماز

[صفحه ۴۴]

از تو باب رحمت حق باز شد
ظلمت از نورت زدل ممتاز شد

موجب ذکر خدای اکبری
امر معروف و نهی از منکری

ای سرود عشق و عرفان ای نماز
پر و بال اهل ایمان ای نماز

زینت محراب شد خون علی
تا بدانند عاشقان آن ولی

تا دم آخر امام پاکباز
جان فدا بنمود در راه نماز

شرح حال آن امام مجتبی
خوان ببین کاندرا نماز و در دعا

ماه رخسارش چگونه زرد بود
سینه اش پر آتش و پر درد بود

ظهر عاشورا به دشت کربلا
با سپاه خویش سلطان ولا

آن نماز روح بخش بی نظیر
با جماعت خواند، در باران تیر

تا بداند هر که او را شیعه است
عاشقان وصل را این پیشه است

خوان تو، شرح حال زین العابدین
حضرت سجاد، خیرالساجدین

[صفحه ۴۵]

بین چسان در پیش آن فرد ودود
روز و شب بد در رکوع و سجود

خوان، تو احوالات دیگر اولیا
تا ببینی بوده از عشق خدا

هر رسول و هر نبی و هر امام
در رکوع و در سجود و در قیام

بی نمازان را به وصلش راه نیست
کس چو آنها را نده از درگاه نیست

هر که نبود در دل او عشق هو
گشت توفیق عبادت سلب از او

هر که را نبود به دل عشق حبیب
از مناجاتش نماید بی نصیب

هر که را شامل شود توفیق دوست
زیر هر یا رب او لبیک اوست

زانکه بیزار است حی ذوالمنن
گردد او با جز حبیبان هم سخن

گر که خواهی وصل حق عزوجل
عاشقا حی علی خیر العمل

حجت الاسلام حاج شیخ حسینعلی ملک نسب اردکانی
سپیدان

کمال عشق

مردانه حصار تن شکستن

از دام هوای نفس رستن

با حضرت دوست خو گرفتن

پیوند به مهر یار بستن

پروانه به بال توبه کردن

وز هر چه جز اوست دل گسستن

با شوق و شعف زعشق گفتن

تن در طلب وصال خستن

با غمزه ی او زخویش گفتن

خاک در او به چشم شستن

گفتن زصفای دل به معشوق

کام دل از آن نگار جستن

این است کمال عشق صلصال

دل زنده به سجده اش نشستن

ماندانی صلصال

[صفحه ۴۷]

بحر شهود

برجستگی مقام انسان
در بحر شهود می تواند دید

عکسی زبلندی مقامش
در قاب سجود می توان دید

ترسیم خطوط عشق دانی؟
با یار سخن به ناز گفتن

معنای علوم یک کلام است
در مدرسه از نماز گفتن

بلبل به مناره های گلبن
قد قامت اهتزاز سر داد

شیرینی لحن عشق سوزاند
از شوق و شعف وجود فرهاد

ترتیب فصول سال بودن
در صحبت دل همه بهار است

در صبحدم نگه به رویش
خارای وجود خود نگار است

این پنجره تا به باغ باز است
تا سینه مغنی نماز است

تا رود توجهش به دریاست
بر درگه او مرا نیاز است

یا رب به سرود نیمه ی شب
این جام زسوز کن لبالب

تا محو عطش به قل هو الله
این دفتر دل شود مرتب

قاسم درویش - روستای دوراهک

سجاده ی گلفام

گر پر آشوب شود سینه ی دریای خطر
با تو این دل شود آماده ی احرام نماز

گر می دست تو جاری شده در ریشه ی من
تا به فریاد دل خسته رسد نام نماز

می رود دم به دم آواز تو تا اوج سما
سر دهی تا که به سجاده ی گلفام نماز

بشکفد رایحه ی عشق به هنگام اذان
گر بیابد دل من لحظه ی الهام نماز

می شوم بسته به زنجیر تو با نور سحر
ای خوشا سیر تماشای تو در جام نماز

در مسیر ره خورشید چو ذرات هوا
می شوم همسفر عشق به هر گام نماز

در بیندید به روی دل دیوانه ی مست
که گشود است در عشق به هنگام نماز

دفتر شعر دلم پر شده از سوز دعا
گرچه تا حد جنون می بردم نام نماز

غلامرضا کرمی - گناوه

[صفحه ۵۰]

مقصد و مقصود

سبب عزت موجود نماز است نماز
زینت درگه معبود نماز است نماز

بی نماز از نظر لطف خدا محروم است
شرع را مقصد و مقصود نماز است نماز

کورکورانه مکن در ره دین زهد و ورع
بود طاعت همه از بود نماز است نماز

روز و شب گر به حسین بن علی گریه کنی
شرط اول که دهد سود نماز است نماز

پیش سلطان همه کس تحفه ی لایق ببرد
تحفه بر حضرت معبود نماز است نماز

به پیمبر چو خدا امر به معراج نمود
گفت معراج تو مقصود نماز است نماز

به نمازت بنمود عذر چو جانت بتن است
آنچه حق از همه بستود نماز است نماز

پای میزان عمل روز پر آشوب حساب
قاضی شاهد و مشهود نماز است نماز

گفتم ای عقل ز طاعات بگو افضل چیست
عقل بی وقفه بفرمود نماز است نماز

کنم آگاه ترا از پی حق «ضرابی»
به بشر آنچه دهد سود نماز است نماز

[صفحه ۵۱]

حصن حصین

نماز است روئین دژ اهل دین
بیا ای برادر بحصن حصین

چو شیطان نیابد در این قلعه راه

شوی ایمن از او در این پایگاه

بسا کس که برپای دارد نماز
کند ذکر و تسبیح خود را دراز

ولی بهره اش زین قعود و قیام
نباشد بجز خستگی تمام

چو خواهی که برپای داری نماز
بدرگاه بخشنده بی نیاز

تو را باید آن سان زبان و بیان
که باشد سزاوار اخلاق جان

[صفحه ۵۲]

چو در دل بود راز اهل یقین برآری
زجان بانگ ایمان و دین

همان به که با جذبه عشق و رای
تو آری نماز ای برادر بجای

بود گر کس آگه ز لطف خدا

بد آنگه که سازد نمازی ادا

نخواهد سر از سجده دارد بلند

بدین پایه باشد نماز ارجمند

حسن کریمی سلیمی - از ساری

[صفحه ۵۳]

نماز جماعت

نماز اندر جماعت رأس دین است

منادی حضرت روح الامین است

به تار عروۃ الوثقی بزین چنگ

که این سررشته ی حبل المتین است

نماز اول وقت و جماعت

ز آثار و صفات مؤمنین است

اگر افتد قبول حضرت حق

قبول افتادن سعیت یقین است

نماز جمعه و جمع جماعات

یرائت از تمام مشرکین است

صفت بنیان مرصوص است اینجا

نمای قدرت حق الیقین است

زسستی و تعلل برحذر باش

مکن غفلت که شیطان در کمین است

به صفهای جماعت رو بیاور

که این واجب شفیع المذنبین است

از محمدعلی خیرآبادی - خنجری

[صفحه ۵۴]

محرم راز

امشب ای دوست به کویت به نیاز آمده ام

با دلی خون شده، ای محرم راز آمده ام

رخ زیبای تو هم کعبه و هم قبله من

به طواف سر کویت زحجاز آمده ام

مست و مدهوش، من از باده وضو ساخته ام

با چنین حال خرابی به نماز آمده ام

شحنه و محتسبی نیست در این برزن و کوی
که چنین با می و با مطرب و ساز آمده ام

صنما قامت تو کرده قیامت برپا
بهر دیدار تو با دیده ی باز آمده ام

دیده هر سو فکنم عکس جمالت پیداست
من بیدل به تماشاگه راز آمده ام

نیستم لایق این فیض که باشم به حضور
به کمند خم آن زلف دراز آمده ام

آتش عشق تو در سینه، «مشتاق» افتاد
زین سبب سوی تو با سوز و گداز آمده ام

«مرتضی مشتاقی»

[صفحه ۵۵]

نور نماز

بیا به خویشتن خویش باز برگردیم

نیازمند بدان بی نیاز برگردیم

بس است اینهمه بیگانگی بحضرت دوست

بیا دوباره بسوی نماز برگردیم

بکار ما گره افتاده از گناه بیا

به آستانه ی آن چاره ساز برگردیم

بیال بندگی از خاک تا خدا رفتن

حقیقتی است بیا از مجاز برگردیم

نماز جذبه عشق است و شوق شیدایی

خوش است اینک بدان سوز و ساز برگردیم

چراغ عاطفه روشن شود ز نور نماز

مقیم خلوت دل باش در حضور نماز

ضمیر پاکدلان با نماز نورانی است

نشان عشق رخ زرد و مهر پیشانی است

چو رخ به خاک نهی مژده ی وصال دهند

عزیز مصر شود یوسفی که زندانی است

به اعتبار عبودیت آدمی شده ایم

که بندگی همه اوج کمال انسانی است

مقیم خانه ی محراب شو تماشا کن
که شمع خلوت دل گرم پرتوافشانی است

به اشتیاق تماشای یار وقت نماز
هزار آینه در پیچ و تاب حیرانی است

نماز واسطه ی فیض بی نهایت اوست
که شکر نعمت او نیز از عنایت اوست

محمد (ص) آنکه قیامش نماز را جان داد
چراغ معرفت حق به دست انسان داد

نخست مرتبه با آیه ی نماز و جهاد
به سرنگونی بت های شرک فرمان داد

بلال او به ندای نماز صبح و غروب
نوید فتح و رهائی به اهل ایمان داد

رکوع کرد و به تعظیم او فلک خم شد
سجود کرد و کرامت به حق پرستان داد

زفر صولت توحید و جوهر ایمان
به عمر خودسری و کفر و شرک پایان داد

نماز برد بدانسان بدرگه معبود
که می‌کنند ملایک بدان قیام سجود

[صفحه ۵۷]

اگر نماز بود آنچه بوتراپ کند
خدا عبادت ما را کجا حساب کند

علی چنان به نماز ایستد که پنداری
چو تشنه‌ایست که رفع عطش به آب کند

ولی حضرت حق کز شرافت نامش
خدا دعای دل خسته مستجاب کند

شگفت نیست گر آن روح حق پرستی را
به سجده ضربت شمشیر کامیاب کند

قسم به کعبه که جز مرتضی کسی نتوان
حیات و مرگ بدینگونه انتخاب کند

فلک نماز علی را کجا برد از یاد؟
به طاعت دو جهان آن نماز زینت داد

نماز را نسزد حد وصف و شعر و مقال
که در کلام ننگجد حدیث شوق وصال

همین بس است که روز جزا مسلمان را
نخست مرحله می‌باشد از نماز سؤال

نماز بود که از خون وضو گرفت و نمود
حسین کشته ی ایمان بعرضه گاه قتال

نماز بود که لب تشنه گان وادی عشق
گزاردند به درگاه قادر متعال

[صفحه ۵۸]

به آن سری که بمحراب نیزه قامت بست
چو آفتاب که در ابر خون گرفت زوال

قسم به آنکه نمازش اشاره ی خون بود
به سجده ای که پر از استعاره ی خون بود

خدای عشق به دل‌های باصفا سوگند
به لحظه‌های مناجات انبیا سوگند

به اهل‌بیت ولایت به عزت ایمان
که یک نفس نشدند از خدا جدا سوگند

به محرمان خرابات جلوه‌ی ازلی
به سرخوشان می‌صافی صفا سوگند

به شاهدان شهیدی که شعر هستی را
رقم زدند بدیوان نینوا سوگند

که جان ما به فروغ نماز زنده کنی
به سجده‌گاه یقین - خاک کربلا سوگند

امیدم آنکه زاهل نماز بشمارند
به آن نماز که شایستگان بجای آرند

جعفر رسول زاده - آشفته

ستون دین

معراج قلوب مؤمنین است نماز
فرموده نبی ستون دین است نماز

غافل مشو از نماز هر شام و سحر
دانی که سلاح مسلمین است نماز؟

هر ذکر نماز آیتی از عشق است
بسم الله آن روایتی از عشق است

هر صبح که دل هوای پرواز کند
بی شک تو بدان عنایتی از عشق است

عنایتی

[صفحه ۶۰]

اذان عشق

گه عاشقی رسیده است به سوزوساز دیگر
به اذان عشق برخیز و بخوان نماز دیگر

اگر عاشقان نمردند بزخم تیغ هجران

بکش عاشقان خود را تو به تیغ ناز دیگر

که به سجده گاه خورشید دعای ما رساند
سر و صد هوای وصل و دل و صد نیاز دیگر

به سر مدام سبزه قسم ای بلای جانم
نگشود چشم عقلم بجز عجز راز دیگر

بشکست پشت صبرم زجفای ناامیدی
من و ترک عشقبازی تو و عشق باز دیگر

کیانوش نورمحمدی

[صفحه ۶۱]

محراب نماز

عشق آذین بسته محراب نماز
عاشقی تعبیری از خواب نماز

صبحدم میخواند از قلب افق
شعری از آداب دیوان نماز

گوئیا تصویری از نور خداست

عشق در آیینه ی ناب نماز

روح را بال و پر معراج عشق
اشک را صد حجله در قاب نماز

میتراود از دل سبز سحر
گوهر زیبا و نایاب نماز

هاله ای از نور بر سجاده ام
عشق آذین بسته محراب نماز

نگار جمشیدنژاد

[صفحه ۶۲]

قرب حق

اگر خواهی به قرب حق رسیدن
اگر خواهی زدنیای دل بریدن

اگر خواهی که در روز قیامت
نوای ارجعی از حق شنیدن

اگر خواهی زدربای حوادث

سلامت هستی خود را رهیدن

اگر خواهی که تقوا پیشه سازی
زجان بگذشته و جانان خریدن

اگر خواهی به دنیا چیره گردی
به سوی قله عقبی دویدن

برو سوی نماز ایدوست ایدوست
که آوای خوشش دارد شنیدن

ناصر طرهانی نژاد

[صفحه ۶۳]

قافله نور

سجاده چون پنجره ای است که مرا سوی عشق میخواند
مهر قالبی است از خاک پای دوست
نجوائی آشنائی در انتهای باغ زندگی خیمه زده و
کاروان سخن در گوش ساحل زمزمه میکند
قصه تبسم را در گوش مهر زمزمه می کنم
صدای دریا و موج همچو آواز نماز میماند
صدایی که غریبه های عشق را به سوی جاده زیبای دل میبرد
گلهای شکوفای سجاده را پاگشا میکند.

بهارک دبیر

[صفحه ۶۴]

لحظه ی عطف

روح سبز نماز می شکفد

گل توحید باز می شکفد

تا که اندر فضای مسجد شهر

بانگ تکبیر باز میشکفد

باز بر دستهای خالی من

غنچه های نیاز می شکفد

تا که خود بر لبان خسته من

نغمه ای دلنواز می شکفد

لحظه عطف قلبها با اوست

وقتی آوای راز میشکفد

باز با بانگ دلنشین اذان

روح سبز نماز میشکفد

آشنایی با خود

دوباره بوی تو در کوچه های ده پیچید
شمیم گام تو در باغ غمزده پیچید

دوباره بین همه لاله های صحرائی
نوید قاصد خورشید آمده پیچید

به گوش چلچله تکبیر می زند بر بام
صدای اوست که در گوش دهکده پیچید

برای خلوت خود با خدا چه می خواهیم
هنوز مانده در اینجا چراچه می خواهیم

سپیده سکه ی خود را بنام یاران زد
نهیب لطف بهاری به قلب یاران زد

نسیم یاد خدا در میان ده پیچید
وزید نرم و سپس بر اوان ایمان زد

دوباره گنبد زیبای دشت آبی شد
دوباره یاد خدا بر دل درختان زد

برای خلوت خود با خدا چه میخواهیم
هنوز مانده در اینجا چراچه میخواهیم

[صفحه ۶۶]

بیا به ایل بهاران بیا شدن زیباست
و با تمام خودت آشنا شدن زیباست

بیا که رخت سفر از سکوت بر بندیم
که از سکوت و سیاهی جدا شدن زیباست

رها شویم پرستوی باغ خود باشیم
میان باغ صداقت رها شدن زیباست

برای خلوت خود با خدا چه میخواهیم
هنوز مانده در اینجا چراچه میخواهیم

شکوفه صالح

[صفحه ۶۷]

آئینه نور

رقص رویش تا بلب، تصنیف تر دارد نماز
بذر بیداری بدشت سینه می‌کارد نماز

تا عروس صبحدم خود را بیاراید به نور
دم به دم از هر طرف آئینه میبارد نماز

شستشو کن دیده را در برکه های روشنی
تا که عکس روز را بر دیده بنگارد نماز

می‌گریزد از میان خفاش کور زندگی
چون نقاب از چهره ی خورشید بردارد نماز

چاوش مهر است و دارد قصد رویش بلب
شب ستیزان را نوید صبح میآرد نماز

کتایون سهراب نژاد

سرچشمه دریای حیاتست نماز
مفتاح جمیع مشکلاتست نماز

از تیر بلا واهمه ای نیست بدل

هنگام خطر چتر نجاست نماز

خالقی

[صفحه ۶۸]

سجاده ای از گل

من نماز را در چهارچوب قفس زندگیم قاب می‌گیرم
دوست دارم آسمان را مانند چادر نماز سر کنم
و در کوچه پس کوچه های قلبم
بدنبال اذان می‌روم
دوست دارم سجاده ام را از گل بسازم
دوست دارم قبله ام را عطر آگین کنم
و با مرواریدهای اشکم
نقشی از نماز کشم
و آنرا به دیواره قلبم آویزان کنم
فاطمه ایمانی نژاد

[صفحه ۶۹]

دیوان عشق

می‌چکد از دیده ام باران عشق

دیده ام در اشک خود چشمان عشق

در فراسوی ضیافت‌های دل
میسرایم شعری از دیوان عشق

غم زاعماق دلم کوچید و رفت
گفت باور کرده ام ایمان عشق

بر در میخانه عشق و صفا
بسته ام با جام می پیمان عشق

میدهد هر لحظه بر قلبم ندا
جان من آماده فرمان عشق

در خرابات حزین زندگی
می شتابد به سوی دل سامان عشق

کاش میشد بشنود محبوب من
رازهای «هانی» پژمان عشق

کتابیون سهراب نژاد

دل و دلدار

نماز صعود بنده عاصی است به والا مکان عشق
نماز رازی است نهانی
نماز نجوایی است نرم و لطیف بین دل و دلدار
نماز پرواز بنده خاکی است به دیار ملکوتی
نماز گداخته شدن درونهای سرد است و قرار خسته دلان
نماز شعر بلند آشنایی و تفسیر آیات عشق است
نماز ترنم باران است بر گونه غبارآلود
و خوش آهنگی است که در گوش جان می‌نشیند

فروزان عطایی

[صفحه ۷۱]

چشمه ی فیاض

ای نماز ای پرتو ایمان ما
ای فروغت نور جسم و جان ما

ای نماز ای شام دل روشن زتو
ای خزان زندگی گلشن زتو

ای که در وادی غمها مأمنی

ای که تو امید فردای منی

هر کسی دور از تو شد دور از خداست

هر که سرپیچد ز تو از حق جداست

قبله گاه راز از قرآن توئی

بر دل بیمار ما درمان توئی

ای طبیب این دل بیمار ما

ای دواى نخوت پندار ما

دیده ی دلها تو را معطوف شد

از تو منکرها همه معروف شد

ای ز تو روشن ضمیر عارفان

وصف تو هرگز نگنجد در بیان

ای که منظور از مسلمانی توئی

چشمه ی فیاض رحمانی توئی

[صفحه ۷۲]

قصد صحبت تا کنم با بی نیاز

خویش را حاضر کنم بهر نماز

چونکه خواهم با خدا نجوا کنم
با کلیدت قفل دل را واکنم

صحبتی با دوست بنمایم دمی
تا نهد بر زخم جانم مرهمی

پاره بنمودی زیایم بندها
داده ای با حق مرا پیوندها

ای نماز ای بهترین اعمال ما
ای محول بر همه احوال ما

ما بخاک افتاده و برپا توئی
ما همه لب تشنه و دریا توئی

در صف حشرم بتو امیدهاست
وز خداوند جهان تأییدهاست

فسا - فیروزی «نادر»

شراب کوثر

آمد ندای رحمت، دل‌های باصفا را
برخیز و با وضوئی پاسخ ده آشنا را

گلبانگ دین و ایمان، قد قامت الصلوة است
معراج مؤمنین دان این در پر بها را

مابین کفر و ایمان، رمز نکو نمازست
حی علی الصلوة گو، سجده بکن خدا را

دستم به سوی خالق، هر نیمه شب درازست
یا رب اجابتی کن، حاجات این گدا را

دارم بر آستانت دست دعا چو حافظ
«روزی تفقدی کن درویش بینوا را»

سید خلیل سجادیپور

[صفحه ۷۴]

قد قامت الصلاة

آوای آشنا، قد قامت الصلاة

فریاد قرن ما، قد قامت الصلاة

معراج روح حق تا هفت آسمان

نزدیکی خدا، قد قامت الصلاة

چشمی که گریه را احساس می‌کند

تا موقع دعا، قد قامت الصلاة

آغاز بندگی در بارگاه حق

شاهی به ادعا، قد قامت الصلاة

دستی که نیمه شب فریاد می‌شود

فریاد ربنا، قد قامت الصلاة

ابری که نور ازو آهسته می‌چکد

یک جلوه ام خدا، قد قامت الصلاة

صدها فرشته خود در حالت رکوع

فریادشان بلی، قد قامت الصلاة

آرامش وجود در خاک و در سجود

می‌بخشدت جلا، قد قامت الصلاة

دانی نماز چیست؟ با عشق روبرو

جنجال بی صدا، قد قامت الصلاة

[صفحه ۷۵]

دانی خدا کجاست؟ در لحظه نماز
صفهای لا به لا، قد قامت الصلاة

حی علی الصلوة، حی علی الرجا
حی علی السما، قد قامت الصلاة

هادی شفیعی

[صفحه ۷۶]

زائر خدا

تا بنگری صلابت راز و نیاز را
پرواز ده به جانب یزدان نماز را

رکن رکن دین خدا جز نماز نیست
هرگز مده زدست خود این امتیاز را

در زندگی نشیب و فراز است بی شمار

کن با نماز سهل نشیب و فراز را

غافل از این فریضه عظمی دمی مباش
یاد آر روز محشر بس جانگداز را

آغاز سوره بقره بین که متقی
آن است کو اقامه بدارد نماز را

بیچارگی بود زفزون خواهی بشر
در بند با نماز نما حرص و آز را

ترک نماز خفت و خواری است وز نماز
آری به دست در دو جهان عز و ناز را

گر نیستت خبر که طریق نجات چیست
میگویمت صریح که غیر از صلات نیست

آنکو کند رضای خداوند جست و جو
آرد به صد خلوص و صفا بر نماز رو

[صفحه ۷۷]

رو بر نماز کن که به حاجات دل رسی

کاین قبله هست کعبه امید و آرزو

بی شک نماز مانع فحشاء و منکر است

بر خوان نماز تا شود اعمال تو نکو

خرم کسی که روی به محراب چون کند

با اشک چشم و خون دل از جان کند وضو

با حق چو در نماز کنی گفت و گو زدل

جانت رهد ز مهلکه بی هیچ گفت و گو

در هر نماز مرد خدا روز و شب کند

تحصیل اعتبار و شرف، نام و آبرو

باشد نماز چشمه حق خرم آن کسی

کو جسم و جان به چشمه حق داشت شست و شو

هستی بی نماز بود بودنی مجاز

معنی زندگی حقیقی بود نماز

هر با نماز همدم شادی سرمد است

با روح جاودانه و با عیش ممتد است

توفیق کردگار و تأیید ایزدی

با اوست، زان موفق و زائر مؤید است

هر کو بپا نماز بدارد زروی صدق
او مؤمنی بود که مقامش مخلد است

[صفحه ۷۸]

دایم نصیب اوست عنایات کردگار
هر دم قرین بیحد الطاف ایزد است

از قید درد و رنج رهید آنکه بر نماز
پابند هست از دل و از جان مقید است

از ما اگر خدا نپذیرد نماز را
در روز حشر جمله عبادات ما رد است

هرگز سبک مدار نماز خدای را
چون این خیر زصادق آل محمد است

آنکس که بر نماز خدا نیست پای بند
در حشر از شفاعت ما نیست بهره مند

دکتر حسین امینی

نیایش

رو کن ای روشن روان سوی نماز
با دلی روشن زدنیای بی نیاز

خانه ی دل با نمازت صاف کن
شیشه دل را به آن شفاف کن

نور حق را در وجود خود ببین
ذات یکتا می شود بر تو مبین

علم عالم را بیایی در نماز
در میان اهل ذکری سرفراز

با نیایش جسم و جانم سالم است
فکر تو بر کل عالم عالم است

هر که جوید عشق را اندر نماز
اوست در دنیا و عقبی سرفراز

باز می دارد نمازت از فساد
میکنی با نفس شیطنانی جهاد

علیرضا کوهستانیان

[صفحه ۸۰]

وقت نماز

ساعت پنج است، غروب آمده
وقت نماز است چه خوب آمده

باد به یکباره اذان را سرود
بوی گل آورد زهر جا که بود

بغض به دامان گلویم نشست
با تپشی پنجره ام را شکست

آه دلم وقت خدا گفتن است
سجده ی من بعد دعا گفتن است

حنجره ام در طلبش می شکست
بعد نگاهم به وضو می نشست

آه خدا سفره ما خالی است
خواهر من کارگر قالی است

روز و شبم عشق و نماز و سجود
کاش خدا باز دری می‌گشود

وقت وضو بود که باران گرفت
این دل خشکیده ی من جان گرفت

محسن شهرکی

[صفحه ۸۱]

قصیده ی نماز

نیمه شب با هوای طوفانی
غرش رعدهای طولانی

باد و باران و ابر می‌گشتند
در هوایی به صد پریشانی

گردبادی عظیم می‌جوشید
از دل دشتهای ظلمانی

ماه پر آه مانده بود آن شب
در دو صد لایه ابر زندانی

آسمان، خشمگین و قهرآگین
ساختار فلک به ویرانی

ناگهان بر فضا سکون افتاد
از ندایی لطیف و نورانی

ابرها پاره پاره می‌گشتند
ابره‌های سیاه و شیطانی

ماه کم کم به روی شب تابید
گشت پرتوفشان و نورانی

مانده بودم ازین تحول سخت
در سکوت و هراس و حیرانی

[صفحه ۸۲]

ناگهان عقل با کنایه بگفت
علت این همه پریشانی

که ترا مایه ی تسلی روح
هست کار نماز عرفانی

آن ندایی که در دلت پیچید
نیست جز آن اذان روحانی

وقت آنست کز برای صلوة
قامتت را به سجده بنشانی،

عاجز بارگاه حق گردی
سر به غیر خدا نگردانی،

از صفای درون بخواهی تو
آشنایی خاک و پیشانی،

نیمه شب با خدا که می مانی
زیر و رو کن زمین به فرمانی

دشمنت نفس و دوستت ایمان
وای اگر از نماز درمانی

جنگ با دشمن هوس کردی
جان پاک از هلاک برهانی

با نمازت، اگر چه باشی کم
در حضور خدا فراوانی

از سحاب کرامت ایزد
می چکد بر تو فیض ربانی

[صفحه ۸۳]

از ملائک شوی بسی افزون
وز خلائق قرین سلمانی

از فرشته شود مقامت بیش
حکم «قالو بلی» چو برخوانی

از رکوعت عروج می خیزد
همچو بیت الغزل به دیوانی

گر که اینها میسرت گردد
قابل اعتبار انسانی

هادی شفیعی

[صفحه ۸۴]

هستی تو...

اول به نام خالق یکتا و مهربان
کز حمد و از ستایش تو باز شد زبان
بخشنده ای و مالک روز جزا توئی
ذات تو را به سجده پرستش کند جهان
من یاری از تو می طلبم کن هدایتم
بر راه راست، راه امامان و مؤمنان
نه راه آن گروه که مغضوب درگه اند
در وادی ضلالت و در ورطه ی زیان
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
الرحمن الرحيم مالک يوم الدين
ایاک نعبد
و ایاک نستعین
اهدنا الصراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم
غیر المغضوب علیهم و لا الضالین

ای خالق یگانه به ذاتت شریک نیست
هستی تو بی نیاز و تو دادی به جسم جان
نه زاده ای ز مادر و نه زاده از تو کس
از شأن و از مقام تو قاصر بود بیان
قل هو الله احد
الله الصمد
لم یلد و لم یولد

و لم یکن له کفوا احد
همتای و بی مثال تو هرگز کسی ندید
مهتر نهفته در دل و از دیده ای نهان
محسن شهرکی

[صفحه ۸۵]

نماز

با ذکر نماز گونه ها را تر کن
با نیت پاک سجده بر داور کن

چون یار شود خدا ترا در همه کار
نک فلسفه نماز را باور کن

با ذکر نماز گل به طوفان زده ایم
مهری بدر خانه ی شیطان زده ایم

ما قوتی از نام خدا یافته ایم
مشتی به دهان یاوه گویان زده ایم

خالقی

[صفحه ۸۶]

یاسهای سپید

بهار با قلم موی سبز بر پیکر سجاده ام نقاشی شده
و در چهار گوش سجاده ام دامنش را پهن کرده
یاسهای سپید بر گرد مهرم حلقه زده اند
و با نوای اذان میرقصند
بارها پیشانیم لبان مهر را بوسه زده است
و دامان بهار را با غزلهای نمناک خویش تر می‌کنم
شب‌های شیشه‌ای شعرم در آغوش برگها رها شده اند
آری بارها پیشانیم لبان مهر را بوسه زده است
شیوا همراز